نگاهی به دستاوردهای دوران اسارت و احساس آزادگان هنگام ورود به میهن در گفت‌وگوی «جوان» با چند آزاده

رفتار آزادگان در اسارت فرهنگ جدیدی خلق کرد

احمد محمدتبریزی

روزهای اسارت با تمام سختی‌هایش خاطرات و دستاوردهای بزرگی برای آزادگان داشت. امروز که پای صحبت آزادگان می‌نشینیم با حسرت و بغض از آن روزها یاد می‌کنند و دل‌شان برای صفا و پاکی دوستان‌شان در اردوگاه تنگ می‌شود. این بزرگ‌ترین تفاوت آزادگان با اسرای کشورهای دیگر است. آنها نه تنها در اسارت روحیه‌شان را نباختند بلکه از فرصت‌ها بیشترین استفاده را کردند و با دست پر به میهن بازگشتند. این روزها به آزادگان اختصاص دارد. آنها در چنین روزهایی با ورودشان، تمام کشور را غرق در شور و شادی کردند و مردم هم سنگ تمام گذاشتند و به زیبایی به استقبال قهرمانان میهن‌شان رفتند. در گفت‌وگو با چند تن از آزادگان درباره احساسی که هنگام بازگشت به کشور داشتند و دستاوردهای دوران اسارت به گپ و گفت پرداختیم که در ادامه می‌خوانید.

آزاده جانباز حسین یوسفی

مدت اسارت: هشت سال و سه ماه و ۱۱ روز

استقبال مردم در همان بدو ورود به کشور و از مرز کرمانشاه خیلی خوب بود. با ساز و دهل به استقبال ما آمده بودند و آمدن‌مان را جشن می‌گرفتند. شادی و شور و شعف وصف‌ناپذیری بین مردم حاکم بود. واقعاً برخی مسائل را نمی‌توان با پول دوباره تکرار یا تداعی کرد و فقط یک بار در زندگی اتفاق می‌افتد. بحث استقبال از مردم از آزادگان برای من چنین حس و حالی را داشت و تنها یک بار در عمرم این احساس زیبا را تجربه کردم و دیگر مانندش را نخواهم دید. بعد از هشت سال که یک زندگی روتین و یکنواخت داشتیم حس آزادی خیلی برای‌مان خاص بود. تقریباً یک هفته تا ۱۰ روز در تهران مردم از ما استقبال می‌کردند و بعداً که به زادگاه پدری در شهرستان آشتیان دعوت شدم به نمازجمعه رفتم و آنجا هم استقبال خوبی از من به عمل آمد.

آزادی برای همه‌مان خوب بود ولی شاید رفتن از آن محیط برای برخی سخت بود. مثلاً برخی دوستان در حال آموختن زبان انگلیسی بودند و از اینکه از آن محیط و آدم‌ها جدا شوند برایشان سخت بود. یا مثلاً کسی در حال حفظ قرآن یا نهج‌البلاغه بود، می‌خواست بیشتر در آن جمع باشد تا دوره‌های آموزشی‌اش تمام شود و به نوعی بیشترین بهره را از بودن در میان دیگر آزادگان ببرد. شاید مرور این مسائل الان برای افکار عمومی سخت باشد اما ما در اسارت از فرصت‌ها نهایت استفاده را می‌کردیم و الان به نوعی در زندگی‌های‌مان فرصت‌سوزی داریم. از هشت سالی که گذشت به هیچ عنوان احساس پشیمانی نمی‌کنم. شاید از سال‌های بعد از اسارت احساس پشیمانی داشته باشم ولی به هیچ عنوان از سال‌های آزادگی احساس پشیمانی نمی‌کنم.

به نظرم برای انتقال فرهنگ مقاومت و ایثار آزادگان کوتاهی کردیم و نتوانستیم ناقل خوبی برای آن فرهنگ ناب و خالص باشیم. البته هر چیزی بستر لازم را می‌خواهد و مسئولان امر هم از این انتقال تجربیات استقبال نکردند. بحث آزادگان پتانسیل خیلی بزرگی بود که می‌شد بهترین استفاده را از آن کرد و به نظر می‌رسد برخی تفکرات زیاد راضی به رشد و استفاده از آزادگان نبودند.

آزاده جانباز فرزاد قاسمی

مدت اسارت: پنج و نیم سال

در دوران اسارت دورنما و چشم‌انداز روشنی از اسارت نداشتیم و در تمام لحظات توکل‌مان به خدا بود. آن زمان باوجود تخاصم بین ایران و عراق بود و شخصیت صدام، تصور آزادی برای‌مان خیلی دور و دراز بود. اگر دوران اسارت بیشتر از شش سال هم طول می‌کشید خودمان را به لحاظ ذهنی و فکری آماده کرده بودیم که حتی تا پایان عمر در اسارت دشمن بمانیم.

زمانی که خبر آزادی و بازگشت به میهن را شنیدیم شادمانی و شور و شعف فراوانی در بین‌مان اتفاق افتاد و به نوعی یک حیات و تولد دوباره برای‌مان بود. از هنگام اعلام خبر آزادی تا موقع بازگشت به کشور زمان زیادی نبرد و در عرض چند روز به کشور بازگشتیم. دوستانی که به واسطه اسارت دچار مشکلات جسمی و روحی شده بودند با شنیدن این خبر متحول شدند و درد و رنج یادشان رفت و تجدید حیاتی برای‌شان شد.

استفاده از فضای معنوی دوران اسارت یکی از جنبه‌های خوب آن دوران بود. ما از آن فضا استفاده معنوی می‌کردیم و ارتباطی منحصر به فرد با خدا داشتیم. شاید آن لحظات و روزها و ساعات خیلی کمتر بعد از اسارت برای‌مان تکرار شد. آنجا احساس می‌کردیم آخر دنیا هستیم و فقط باید با معبود و خدای خودت ارتباط بگیری و تنها اوست که صدایت را می‌شنود و به تو توجه می‌کند. حس می‌کردیم تنها راه و دری که برای‌مان باز بود راه خدا بود و تمام مسیرها به او ختم می‌شد. این خیلی اتفاق خوشایندی بود که در طول سال‌های آزادی خیلی کم اتفاق افتاد. آدم وقتی در تنگناهای سخت قرار می‌گیرد همه امیدش به خداست و این احساس در اسارت خیلی خاص بود. وقتی شما در بند دشمنی هستید و انتهایی برایش متصور نیستید فقط باید به خدا توکل کنید.

در اسارت مقاومت و ایثارگری در وجودمان تقویت شد. ما تلاش کردیم آن روحیه را حفظ کنیم ولی وقتی آدم در محیط کار و مسائل و مشکلات زندگی و در بحران‌های مادی قرار می‌گیرد آن روحیه نوسان پیدا می‌کند. با این حال باید تلاش کرد آن روحیه حفظ شود چون گوهر نابی بود که به سادگی به دست نیامده بود و برای حفظش باید تلاش کنیم.

محمود محسنی‌فرد

مدت اسارت: شش و نیم سال

ما هر چه در دوران اسارت داریم از حاج‌آقا ابوترابی است. حاج‌آقا جمله قشنگی درباره آزادشدن از اسارت دارد و از همان اوایل می‌گفت من آن‌قدر امیدوار به آزادی هستم که اگر کسی ایراد نگیرد هر شب با پوتین و کفش می‌خوابم. از آن طرف هم بیان می‌کرد من آن‌قدر آمادگی دارم که هر چه اسارت طول کشید در اردوگاه بمانم. با سخنانش هر دو وجه آزادگی را برای‌مان مشخص می‌کرد.

بعد از قطعنامه امیدهایی پیش آمد که آزاد می‌شویم ولی بعد از مدتی دوباره جو مثل قبل آرام شد. هر چند در طول سال‌های بعد از قطعنامه منتظر مذاکرات بودیم تا ببینیم چه پیش خواهد آمد. بحث آزادی ما هم کاملاً غیرمترقبه بود. از زمانی که صدام به کویت حمله کرد تا زمانی که به آقای هاشمی نامه داد خیلی طول نکشید. ما هم در جریان اخبار و اتفاقات بودیم و واقعاً حس و حال غیرقابل وصفی داشتیم. بعد از سال‌ها اسارت وقتی دوباره به وطن و نزد خانواده و دوستان برمی‌گشتیم خیلی برای‌مان خاص بود. تنها موضوعی که آزادگان را عذاب می‌داد، نبود امام بود. هنگامی که ما رفتیم امام زنده بود و الان که برگشته‌ایم ایشان در قید حیات نیستند. این حسرت بزرگی برای همه آزادگان بود. صحنه‌هایی که آزادگان برمی‌گشتند و به سمت مرقد امام خمینی می‌رفتند شاید برای همه قابل درک نباشد ولی آن حس و ارادت با تمام وجود نشان می‌داد که ما از نبود امام ناراحتیم. نبود امام خمینی برای‌مان یک خسران بزرگ بود.

مردم از همان اولین ساعات و اولین روزهای بازگشت به میهن سنگ تمام گذاشتند. اولین جایی که رفتیم مرز خسروی بود و بعد ما را با اتوبوس به پادگان الله‌اکبر بردند و در تمام طول مسیر مردم حضور پررنگی داشتند. کاری دولتی و حکومتی هم نبود و مردم کاملاً خودجوش به استقبال ما آمده بودند. در طول مسیر تمام جمعیت حضور داشت و همه اشک شوق می‌ریختند. به ما مثل یک قهرمان نگاه می‌شد. اسارت ما با دیگر اسارت‌ها تفاوت‌های فاحش داشت. خبرنگاران خارجی و اصحاب صلیب سرخ هنگامی که پیش ما می‌آمدند، می‌گفتند ما اسرای زیادی دیده‌ایم و رفتار شما هیچ سنخیتی با اسرای دیگر کشورها ندارد. می‌گفتند اسارت و رفتار شما یک فرهنگ جدید است. اسیر به مرور زمان که از اسارتش می‌گذرد شکسته می‌شود و از لحاظ روحی و جسمی تحلیل می‌رود ولی آزادگان ما واقعاً این‌طور نبودند. آنها می‌گفتند هر زمان که ما می‌آییم روحیه شما شادتر است.

در عید نوروز عراقی‌ها می‌گفتند: «عیدکم سعیدا آزادیکم بعیدا» و زیر خنده می‌زدند. یا وقتی بچه‌ها را کتک می‌زدند بلند می‌خندیدند ولی بعدها به ما می‌گفتند شما آدم‌های عجیب و غریبی هستید.

شما اگر روحیه بیشتر آزادگان را نگاه کنید می‌بینید هیچ‌کس از اسارتش پشیمان نیست. دل‌مان برای دورهمی و صفا و صمیمیت آن روزها تنگ می‌شود. دل‌مان برای اسارت تنگ نمی‌شود ولی برای پاکی و صفای اردوگاه و آزادگان تنگ می‌شود. هر زمانی که بیشتر می‌گذرد آدم فکر می‌کند آن دوران یک خواب بود. مرحوم ابوترابی می‌گفت انسان برای دو چیز آفریده شده، یکی بندگی خدا و دیگری خدمت به خلق. این دو چیز را ما آنجا یاد گرفتیم و همه هم مدیون اخلاص ابوترابی هستم. همه به حاجی ارادت و اخلاص داشتیم. حاجی یک نمونه مجسم از رفتار پیغمبرگونه بود. بالاترین دستاورد دوران اسارت این بود که بنده خوبی برای خدا باشیم و به خلق خدا کمک کنیم. نگاه نکنیم آن خلق دین دارد یا ندارد، نماز می‌خواند یا نمی‌خواند، بلکه انسانیت شخص را ملاک قرار می‌دادیم. من یک سال افتخار آشنایی با حاجی را داشتم ولی در حد فهم خودم از حاجی خیلی یاد گرفتم. وجوشان نعمت بود. وجودشان برای عراقی و ایرانی و همه نعمت بود.

> برای انتقال فرهنگ مقاومت و ایثار آزادگان کوتاهی کردیم و نتوانستیم ناقل خوبی برای آن فرهنگ ناب و خالص باشیم. البته هر چیزی بستر لازم را می‌خواهد و مسئولان امر هم از این انتقال تجربیات استقبال نکردند. بحث آزادگان پتانسیل خیلی بزرگی بود که می‌شد بهترین استفاده را از آن کرد و به نظر می‌رسد برخی تفکرات زیاد راضی به رشد و استفاده از آزادگان نبودند

محمدرضا عروجی

مدت اسارت: پنج سال و نیم

در اسارت نسبت به قبل دید سیاسی‌مان بالاتر رفت. از لحاظ مذهبی شاید قبلاً به خیلی مسائل توجه نمی‌کردم ولی چون در محیطی قرار گرفتم که همه مذهبی و بسیجی بودند تحت تأثیر قرار گرفتم. به نظرم دوران آزادگی مثل یک کارخانه انسان‌سازی بود و طوری نبود که فقط سختی‌هایش برای‌مان بماند. مثل آهنی که داخل کوره می‌رود و چکش می‌خورد تا سفت و سخت شود، ما هم چکش خوردیم و صیقل پیدا کردیم. شاید برخی بگویند عمرتان را به بطالت گذراندید و ما نمی‌توانیم برای آنها بازگو کنیم که چه اتفاقاتی بر ما گذشت. این دوران آن‌قدر پرثمر بود و برای‌مان بازدهی داشت که آموزه‌هایش خیلی شیرین‌تر از سختی‌هایش بود و برای زندگی‌مان فوق‌العاده سودمند بود. الان بچه‌های آزاده نسبت به شرایط اجتماعی و زندگی خیلی شاکرتر از دیگر اقشار هستند چون در سختی و مضیقه زندگی کردند و امروز خیلی موقعیت‌ها را بهتر درک می‌کنند.

نگاه

۲۶ مرداد سالروز ورود آزادگان به میهن اسلامی

روزهایی که باید به آنها بالید

علیرضا محمدی

«به هر آنچه می‌خواستید دست یافتید». صدام در پایان نامه‌ای که روز ۲۳ مرداد ۱۳۶۹ در پاسخ به نامه قبلی رئیس جمهور وقت ایران، هاشمی رفسنجانی نوشته بود، این جمله را آورد. جمله‌ای که شاید اقرار به پیروزی قطعی ایران در جنگی هشت ساله باشد که خود صدام آغازگرش بود. ایران به هر آنچه می‌خواست دست می‌یافت و در اولین قدم، تنها سه روز بعد، مبادله اسرای دو طرف آغاز شد.

۲۶ مرداد ۱۳۶۹ اولین گروه آزادگان وارد ایران شدند. تصویر اتوبوس‌های بنز قدیمی که جمعیتی دور و برشان موج می‌زدند، در قاب ذهن‌ها نقش بست و جاودانه شد. شوخی نبود! بیش از ۴۰ هزار ایرانی که سال‌ها در چنگ عراق بعثی اسیر بودند، حالا به کشورشان برمی‌گشتند. برخی از آنها ۱۰ سال و برخی دیگر تنها دو سال از عمر اسارت‌شان می‌گذشت اما به حتم همگی‌شان ماجراها برای گفتن داشتند!

با محاسبه خانواده‌ها، اقوام و منسوبان اسرا، صدها هزار ایرانی به دلایل شخصی و میلیون‌ها نفر دیگر به دلایل احساسی و میهنی، برای چنین روزی لحظه‌شماری می‌کردند. آن روزها صدای گوینده رادیو، هوش و حواس از جماعت ربوده بود! اسامی به ترتیب قرائت می‌شد و فریاد شادی از خانه‌ها برمی‌خاست.

از وقتی مشخص شد نامه‌نگاری‌های تهران- بغداد زودتر از آنچه تصورش می‌رفت، نتیجه داده است، دل توی دل کسی نبود. ایرانی‌ها از پیر و جوان روزهایی را به یاد می‌آورند که در دعاهای‌شان، طلب آزادی اسرا رکن اصلی بود. در همان سال‌ها، هر ایرانی در خاطرش جای یک نفر را خالی می‌دید. کسی که مدت‌ها بود تنها نام و نشانی‌اش به نامه‌هایی کوتاه، پر رمز و راز و با آرم صلیب سرخ خلاصه می‌شد. جان کلام یک جمله بود: «من هنوز زنده‌ام.»

بعد از سال‌ها چشم‌انتظاری، اتوبوس‌های بنز روی جاده باریک آسفالته پیدای‌شان شد. پرچم‌های سرخ و سفید و سبز از پنجره‌ها بیرون می‌زد و در باد می‌رقصید. همیشه چند موتورسوار کنار اتوبوس‌ها ویراژ می‌دادند و غالباً دست یکی از ترک‌نشین‌ها به دست یکی از آزاده‌ها گره می‌خورد. اتوبوس در جاده‌ای می‌راند که شب و روز مملو از جمعیت بود. جاده‌ها به شهرها و گاه به روستاها منتهی می‌شد. بوی اسفند و گلاب درهم می‌آمیخت و مردی لاغراندام با موهای تراشیده و چهره آفتاب سوخته، روی دوش جمعیت قرار می‌گرفت و از زیر ریسه‌ها و پارچه‌نوشته‌های تبریک عبور می‌کرد. به خانه که می‌رسید باورش می‌شد کابوس هجران تمام شده است.

اسرا یک طرف قضیه بودند و خانواده‌ها در طرف دیگر. مادرانی که قاب عکس فرزندان‌شان را به دست می‌گرفتند و خانه به خانه از آزاده‌ها سراغ عزیزشان را می‌گرفتند.

> اسرا یک طرف قضیه بودند و خانواده‌ها در طرف دیگر. مادرانی که قاب عکس فرزندان‌شان را به دست می‌گرفتند و خانه به خانه از آزاده‌ها سراغ عزیزشان را می‌گرفتند. خدا می‌داند چند نفر از پدر و مادرها ناامید برگشتند. مادری که کنار جاده آسفالته نشسته بود، تا آمدن آخرین اتوبوس همان جا ماند. اروند خیلی از رزمنده‌ها را در کربلای ۴ ربود!

اسرا یک طرف قضیه بودند و خانواده‌ها در طرف دیگر. مادرانی که قاب عکس فرزندان‌شان را به دست می‌گرفتند و خانه به خانه از آزاده‌ها سراغ عزیزشان را می‌گرفتند. خدا می‌داند چند نفر از پدر و مادرها ناامید برگشتند. مادری که کنار جاده آسفالته نشسته بود، تا آمدن آخرین اتوبوس همان جا ماند. اروند خیلی از رزمنده‌های کربلای ۴ را با خود برد!

هر کدام از ایرانی‌ها که سن‌شان به آن روزها قد می‌دهد، خاطراتی از این دست دارند. خاطراتی که غم و شادی را توأمان دارند، اما هیجان رکن اصلی حال و هوای آن روزها بود. شوخی نبود ۴۳ هزار هموطن برمی‌گشتند.

■■■

بی‌بی‌قزی (دختر عمه) پیرزنی در فامیل‌مان بود که پسرش ادریس شاهمرادی در اولین روزهای جنگ به اسارت درآمد. ادریس را هرگز ندیده بودم اما در خاطرات برادران بزرگم حضوری پررنگ داشت. بی‌بی‌قزی هم که امکان نداشت در دورهمی خانوادگی باشیم و نامی از پسرش نیاورد: ان‌شاءالله دفعه بعد توی جمع‌مان پسرم ادریس هم باشد... ادریس آبگوشت دوست داشت... برای ادریس دختر زیر نظر دارم!... ادریس... ادریس... ادریس.

بالاخره ادریس آمد. جزو همان اولین گروه‌هایی بود که آزاد شدند. اولین بار که دیدمش، شبیه آدم توی خیالاتم نبود. زیادی لاغر بود! آفتاب سوخته و ساکت. کم حرف می‌زد و پیش پای همه مهمان‌ها، حتی منی که ۱۱ سال بیشتر نداشتم، بلند می‌شد. حالا که ۲۸ سال از آزادی اسرا می‌گذرد، این روز برای من نگارنده، با نام ادریس و بی‌بی‌قزی گره خورده است. پسر و مادری که نمونه‌ای از پدران و مادران و جگرگوشه‌های اسیرشان است که صبر و ایستادگی‌شان بخشی از تاریخ جنگ را رقم می‌زند. به این تاریخ، به این ایستادگی و به این روزهای عزیز باید بالید.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ٥٤٤٦

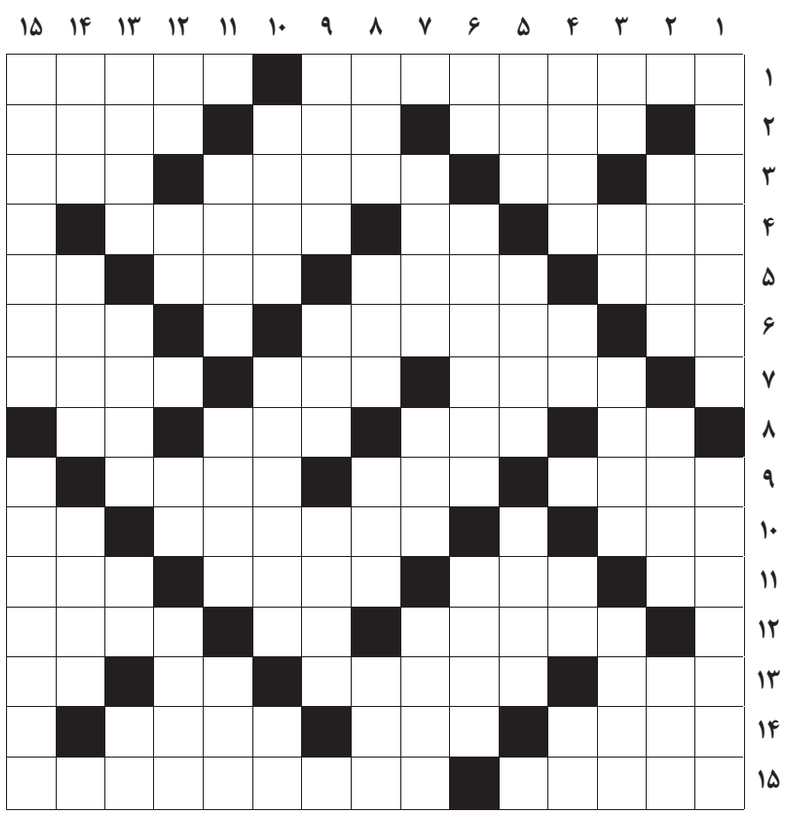

از راست به چپ

■۱- پاتوبیولوژی- تخلص شعری ملاهادی سبزواری ■۲- کسادی- پنهان کردن- تخته شیرجه ■۳- مخالف- صدمتر مربع- خبر نادرست- صندلی دوچرخه ■۴- شهر زادگاه انیشتین- پسوند شباهت- غیرحقیقی ■۵- جمع رتبه- رودی که از رم ایتالیا می‌گذرد- رودست خوردن- صابون خیاطی ■۶- حرف انتخاب- چنانکه بود- اندیشه ■۷- غذای محلی اردبیل- برنج شوشتر- سازمان پیمان آتلانتیک شمالی ■۸- نوعی حلوا- سفیدموی شاهنامه- مظهر سرعت- خدای خورشید مصریان ■۹- میوه خون‌ساز- آتش- محو کردن ■۱۰- شیر- چکاوک- نور اندک ■۱۱- ابر غلیظ- بلای بنیان‌کن- از محبت دیو... می‌شود- سرسرا ■۱۲- اولاد پیامبر- کشیش- مار خورده... شده ■۱۳- دندان نیش- شنونده- مجازات شرعی- از اقمار مشتری ■۱۴- پاپوش سنتی- خیط‌شده- برده مونث ■۱۵- شبیه یکدیگر- آزمایشگاه

از بالا به پایین

■۱- ورقه‌ای که در آن مرجع قضایی امر به حضور متهم، گواه یا مطلع در دادگاه می‌کند- جار و جنجال ■۲- خمیده- چاق- مرد بی زن ■۳- مساوی- مغز کلام- سفره- پوست گندم یا جو ■۴- هافبک اسبق تیم ملی انگلیس- مرتجع لاستیکی- نیم ساعت!- بخار دهان ■۵- مشورت- پاکیزه- کندن گل ■۶- چوب خوشبو- کوهی در الموت قزوین- به معنی پسندیدن است ■۷- شماره بین المللی کتاب- شیشه آزمایشگاه- دالانه فرهنگستان ■۸- از اقوام باستانی- قوچ- نشاط و شادمانی- کتاب ابن‌سینا ■۹- پدر مرده- خالص- شیرینی مخصوص تبریز ■۱۰- روسری- تخته‌های زیر ریل قطار- آواز دسته‌جمعی ■۱۱- ورزشی گروهی- پرنده‌ای خوش‌آواز- رنگ گیاهی ■۱۲- آب بند- رایگان- تراشیدن چوب یا فلز- ویرایش ■۱۳- کاشف الکل- سنگ سخت- دستگاه نساجی- بازی محلی ■۱۴- خرس آذری- چراگاه- پرافتخارترین ورزشکار المپیکی ایران ■۱۵- ستاره سابق تیم ملی برزیل و رئال- پول ونزوئلا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۵	۶	۲						
						۱	۷	
			۳	۸				
۳	۴				۹			
		۵						۳
۸		۹				۵		
				۷			۴	۲
			۵		۶		۸	
	۹							

۵	۱	۶	۷	۸	۴	۸	۶	۴
۸	۷	۶	۶	۴	۵	۴	۴	۱
۴	۴	۴	۱	۸	۶	۷	۵	۶
۴	۶	۵	۴	۱	۸	۶	۴	۷
۴	۶	۷	۴	۴	۶	۵	۱	۸
۱	۴	۸	۶	۵	۷	۶	۴	۴
۶	۵	۴	۴	۷	۴	۱	۸	۶
۶	۸	۱	۵	۶	۴	۴	۷	۴
۷	۴	۴	۸	۶	۱	۴	۶	۵

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۴۴۵

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	ا	ب	و	ز	ی	س	ی	و	ن	■	پ	ا	گ	ش	ا
۲	س	■	و	ل	ش	ت	■	ا	س	ب	■	ت	ن	ی	س
۳	ت	ا	■	ا	ت	■	ر	ه	ب	ر	ی	■	ا	ر	ت
۴	ق	ب	ا	ل	■	ر	ز	■	ی	گ	ا	ن	ه	■	د
۵	ل	ج	ن	■	م	ا	و	ا	■	ن	ر	س	■	ب	ل
۶	ا	و	■	ق	ه	و	ه	ا	ی	■	و	■	ک	ی	ا
۷	ل	■	ک	م	ی	ن	■	ر	ب	ا	خ	■	ر	د	ل
۸	■	م	ا	■	ا	د	ب	■	س	س	ک	■	ا	ا	■
۹	ز	س	ک	ا	■	ی	و	ش	■	ت	ا	م	ل	■	ب
۱۰	ی	ا	ل	■	ن	■	ش	ت	ر	م	ر	غ	■	ق	ر
۱۱	گ	م	■	ب	ر	ه	■	ه	ی	ا	ت	■	ف	ا	و
۱۲	و	■	م	ر	م	ج	م	ک	■	م	ع	■	س	ر	ج
۱۳	ر	ا	ن	■	س	گ	ر	م	ه	■	ز	ا	■	ن	ر
۱۴	ا	ر	د	ک	■	ن	ی	ر	■	و	ی	ک	س	■	د
۱۵	ت	ا	ل	ا	ب	■	م	ی	ا	ن	ج	ی	گ	ر	ی